



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
د مولانا سعید افغانی د سولی او تفاهم، نشراتی ارگان

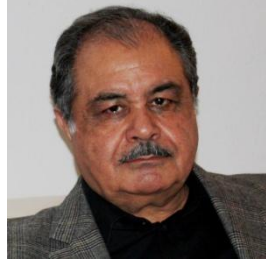
www.said-afghani.org

آزاده، ټولنیزه، علمی، فرهنگي و نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعید افغانی: آزاده، ټولنیزه، علمی، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



داکتر اسدالله «حبيب»

تاریخ نشر: 12 دسمبر 2015 م

زبان دری از گفتار تا نوشتار

بخش پانزدهم

اسهام:

اسهام: اسهام که معمولاً جمع سهم بمعنی بهره و نصیب استعمال میشود از کلمه های نوساخته است و در کتب لغت معتبر نیامده، آنچه موجود است در جمع سهم بمعنی تیر، سهام، و در جمع سهم به معنای بهره، اسنهم و سُهْمَان و سُهْمَة میباشد، ولی دریک جا در جمع سهم بمعنی بهره، بجای سهمته، سهام را ذکر کرده است، مگر سهم در بانکداری و تجارت سخت رواج یافته است که گزیری از کاربردش نیست.

در بعض موارد به جای آن بهره را نیز می توان به کار برد، با آن خودداری که بهره به معنای مفاد و سود هم شناخته است.

قشر و اقشار:

قشر پوست هر چیزی، و در عرف، پوست خشخاش را می گویند و در اصطلاح صوفیه علم ظاهر که نگاه میدارد باطن را، پوشش هر چیزی و پرده آن، عرضی یا خلفی جمع آن قشور است. از کاربرد واژه اقشار بهتر است خود داری شود و به جای آن قشرها را می توان به کاربرد. یعنی در عوض طبقات و اقشار اجتماعی درست است که طبقه ها و قشرهای اجتماعی گفته و نوشته شود. و همچنان از نگاه جامعه شناسی مردمی که شغل یگانه دارند، مگر درکنار آن واژه لایه هم کارا خواهد بود.

نواقص:

نواقص جمع ناقصه است (شکل مونث ناقص) و جمع نقیصه نقایص می شود. پس نواقص را جمع نقص نباید شمرد و به کاربرد جمع ناقص ناقصان می شود که گفته اند:

امروز ناقصان به کمالی رسیده اند

کز خودسری به حرف سلف خط کشیده اند

سلامت و بهبود :

سلامت و بهبود، هردو تندرستی ، بی کاستی ، بی عیبی و پسندیدگی معنی می دهند. افزایش یا درانجام این واژه ها یعنی ساختن و به کار بستن سلامتی و بهبودی اشتباه آمیز است .

خوب است بگوییم : سلامت و تندرستی شما را می خواهم ، یا سلامت شما از آرزوهای من است .
یا با سلامت باشید !

کاربرد جمع جمعها :

شماری واژه های عربی که خود جمع اند ، مفرد پذیرفته شده برای آنها جمعهای ناسزاوار تراشیده شده است. از کاربرد چنان جمع جمعها خود داری می باید کرد. به این مثالها توجه کنید:

رسم = مفرد ، رسوم = جمع و رسومات = جمع جمع

حال = مفرد ، احوال = جمع و احوالات = جمع جمع

امر = مفرد ، امور = جمع و امورات = جمع جمع

حادثه = مفرد ، حوادث = جمع و حوادثات = جمع جمع

حب = مفرد ، حبوب = جمع و حبوبات = جمع جمع

ولد = مفرد ، اولاد = جمع و اولادها = جمع جمع

اولادها چنان بر زبانها جاری شده است که برداشتن آن از گفتار و نوشتار ، مشکل به دیده می آید. درحالی که برای جانشینی آن دختران ، پسران ، دختران و پسران و فرزندان را داریم.

بربالای کوه :

آوردن دو کلمه اضافت هم از بی دقتی رواج یافته است ، مانند بربالای کوه یا دربالای کوه یا دربین خانه ، درزیر دیوار ، درپیشروی من سخنان زشت گفت . در پشت سر کسی گپ زدن خوب نیست . که بالای کوه برکوه درخانه یا بین خانه ، پشت سر کسی یا پیش روی کسی ، زیر دیوار همان معنا را روشن می رساند.

فراخای زبان و تنگنای دستور زبان :

با ساختارهای فارسی شده زبان عربی چه کنیم؟

شماری واژه ها و ساختارهای زبان عربی جدا از ویژگیهای دستوری عربی یعنی خصوصیتها بابها چنان در زبان دری نفوذ یافته اند که نه سترده و دور کرده می شوند و نه در دستور زبان دری جای گزین شده اند و به ویژه که چند برابر از واژه ها و ساختارهای زبان دری بیشتراند و پر کاربرد تر و برابر سازی برای همه آنها ناشد است.

نخست به چند خوشه از خرمنی بزرگ توجه را فرامی خوانم . می گوییم :

۱ - دینیات ، مضمون درسی درمکاتب ، کتاب دینیات ، کتاب برای آن مضمون و معلم دینیات ، معلم آن مضمون ، ساعت دینیات ، ساعت درس دینی و امتحان دینیات ، نمره دینیات ، ادبیات (آثار آفرینشی نظم و نثر هر زبان و کتابهای شرح و نقد آنها) شطحیات که در زبان گفتار چتیا می گویند (سخنان بی ارتباط و پراکنده) اخلاقیات (صفات و روشهای پذیرفته اخلاقی) ریاضیات (مباحث وابسته به ریاضی) شرعیات (علوم شرعی ، دانشکده تدریس مسایل شرعی) مادیات (پول و اقتصاد) رباعیات (رباعیها) غزلیات (غزلها) معنویات ، داشته های ذهنی و اخلاقی .

۲ - معلمین ، متعلمین ، مسوولین ، محصلین ، مرتکبین ، مجرمین ، محکومین ، معلولین ، معیوبین ، مجلوبین ،

۳ - مکاتب ، مدارس ، جوایز ، شواهد ، طوایف ، شرایط ، قراین ، دلایل ، لوایح ، دوایر ، کواکب ، جراید ، کوائف مراتب ، سوابق ، مناظر ، شواهد ، دفاتر ، مغایر ، مجالس ، نوادر ، نوابغ ، مقابر ، ظواهر ،

۴ - نوامیس ، جواسیس ، مکاتیب ، معاییر ، مقادیر ، مشاهیر ، معاذیر ،

۵ - اسلاف ، اخلاف ، امعا ، اوصاف ، اخلاق ، اقوال ، امثال ، اطراف ، ادوار ، ارکان ، اطفال ،

اشجار ، اصحاب ، اشراف ، اجناس ، اموال ، اقلام ، اولاد ، اطوار ، انصار ، اقوام ،

۶ - البسه ، ادویه ، آورده ، ادعیه ، امتعه ، اسلحه ، السنه

وهمچنان می گوئیم و می نویسیم :

۷ - تحقیق ، تشویق ، تصدیق ، ترویج ، تصویب ، تکثیر ، تخریب ، ترمیم ، ترکیب ، توزیع ، تعویض ، ترویج ، تودیع ، تکذیب ، تخفیف ، تالیف ، تاثیر ، تنویر ، تعبیر ، تعمیر ، تقدیر ، تصویر ، تشریک

۸ - تحریک ، تعقل ، تصور ، تکبر ، تكثر ، تنور ، تلون ، تشکر ، تاثر ، تعلل ، تجمع ، تقرر ، ترحم ، تلون ، تمول ، تعرض ، تنفر ، تنوع ، تحمل ، تزرع ، تهویر ، تقلب ، تطور ، تحول ، تغیر ،

۹ - مبادله ، مقابله ، منازعه ، مجادله ، مذاکره ، مناقشه ، مرافعه ، مکاشفه ، مصادره ، متارکه ، معاشقه ، مشاعره ، مباحثه ، مشاجره ، مراوده ، ملاحظه ، محاصره ، مداخله ، مناصفه ، محاسبه ، مقاطعه ، مراجعه ،

۱۰ - تبادل ، تقابل ، تجاهل ، تمارض ، تنازع ، توارد ، توافق ، تکامل ، تراکم ، تواضع ، تداخل ، توالد ، تصاعد ، تشابه ، تناسب ، تفاوت ،

با این واژه ها دو گونه روش پیش گرفته شده است:

یکم : دور انداختن تا حد توان واژه های غیردردی که ناچیز خواهد بود و معادل سازی . این روش کمابیش ، آنهم در صورت کارپیوسته و باهمی و موشکافانه گروهی از اهل دانش به کامیابیهای کمابیش راه می یابد.

دوم : چنان که تا اکنون شده است ، همیشه همه جا و بی دریغ به کاربردن واژه های عربی به جای واژه های دری . چه سوگوارانه است که مانند امروز فایده را همه بفهمند و هوده را نفهمند. مفید را بفهمند و سودمند را نفهمند ، کیفیت را بفهمند و چگونگی را نفهمند ، قیمت را بفهمند و بها و ارزش را نفهمند ، تواضع را بفهمند و فروتنی را نفهمند ، ضرر را بفهمند و زیان را نفهمند ، مضر را بفهمند و زیانمند را نفهمند ، موجودات را بفهمند و هستان را نفهمند ، عنصر را بفهمند و آخشیح را نفهمند ، مرض را بفهمند و بیماری را نفهمند ، فصاحت را بفهمند و گشاده زبانی را نفهمند ، فعل را بفهمند و کنش را نفهمند ، توافق را بفهمند و سازگاری و سازش را نفهمند

سوم : برخوردی سنجیده ، نه با احساسات و هیاهو یعنی با تأکید برگسترش قلمرو زبان دری در کاربرد ساختارهای عربی به قانونمندیهای دست یافتن و خود سری و آشفتگی را جلو گرفتن . به گونه مثال ، بفهمیم و بفمانیم که در زبان دری چنان که در کتابهای دستور زبان نوشته اند دو نشانه جمع است : ها و آن ، ها برای چه چیزها و آن برای چه چیزها . زیاده بر آن در زبان دری چندین دسته جمع های دیگر هم هستند ، به این شمار:

نخست ، جمع بروزن مفاعل ، مانند مکتب مکاتب ، مخرج مخارج ، مسجد مساجد ، مدرسه مدارس ، مقبره مقابر ، مدرک مدارک ، منصب مناصب ، مذهب مذاهب ، موضع مواضع ، مفخر مفاخر ، مرجع مراجع ، منزل منازل .

ددیگر ، جمع بروزن مفاعیل ، مانند مکاتیب = مکتوبها ، مشاهیر = آدمان نامدار ، معاییر = سنجه ها ، اندازه نماها ، مقادیر = مزامیر ، مواعید ، موالید ، معاذیر ، شریان شرایین ، جاسوس جواسیس اشخاص ، سلف اسلاف ، ورد اوراد ، اکناف ، طرف اطراف ، شجر اشجا ، طور اطوار و خلق اخلاق ، نسب انساب ، عصب اعصاب ، شریر اشرار

چهارم ، جمع باآت ، مانند : مستوره مستورات ، خاطره خاطرات ، اداره ادارات ، مجله مجلات ، عضله عضلات .

- نظریه نظریات ، فرضیه فرضیات ، نقلیه نقلیات ، دینییه دینییات ، خیریه خیرییات ، کشفیه کشفیات ، روحیه روحیات

- منازعه منازعات ، مخابره مخابرات ، محاسبه محاسبات ، مکاتبه مکاتبات ، مراسله مراسلات ،

مرافعه مرافعات ، مکاشفه مکاشفات ، ملاحظه ملاحظات ، مداخله مداخلات ، مطالبه مطالبات ، معامله معاملات .

- اختراع اختراعات ، اکتشاف اکتشافات ، احتمال احتمالات احترام احترامات ، امتحان امتحانات ،
- تمایل تمایلات ، تدارک تدارکات ، تشابه تشابهات ، تناسب تناسبات ، تظاهر تظاهرات ، تبادل تبادلات ،
- ورید آورده ، متاع امتعه ، لباس البسه ، زمان ازمنه
- نقطه نقط ، صورت صور ، رتبه رتب ، شعبه شعب ، قله قلل ،
صفت‌های فاعلی: در دستور زبان دری رونده ، خورنده ، نویسنده ، خواننده صفت فاعلی شناخته می
شود. گذشته از آن شماری صفت‌های فاعلی در گفتار و نوشتار زبان دری هستند که در کتابهای دستور
زبان هنوز جای ندارند . آن صفت‌های فاعلی اینها اند:
مشاور ، مقاوم ، مداوم ، مجاور ، معاشر ، مسافر ، مراجع ، مراقب ، مداوم ، مناسب ، مصاحب ،
مواظب ، ملازم

فیل به یک نقطه قیل می شود :

گاه نمایش بی پروایی املائی از کسی ، بزرگان می گفتند که : فیل یک نقطه قیل می شود. یعنی از بی
توجهی چه در کار خورد و چه بزرگ پرهیز باید کرد. سخن ما در این جا است که نقطه جمع نقطه است و
یک نقطه درست است ، نه یک نقط . در مکتب خانه هم کودکان هنگام بازی می خواندند :
الف نقطه نداره
دلم طاقت نداره
از گشنگی مه موردم
آخند خبر نداره
یعنی الف نقطه ندارد.
ما اولاد را هم که جمع ولد است مفرد پذیرفته به گونه اولادها جمع می سازیم که ذکرش در همین دفتر
آمده است.

یاد فراموشی :

فراموشی یعنی فراموش کردن و فراموش شدن از یاد رفتن است.
پس می توان گفت : از یاد رفتن یا فراموش کردم . از یادم فراموش شد بی معنا است . بیدل می گوید :
چو غفلت غافلیم از غفلت احوال خود بیدل
فراموشی فراموشی به یاد کس نمی آرد
لت ، لت خوردن و لت کردن :
واژه لت یا لتیره امروزه به شکل صفت ، به معنای آدم تنبل و بیکاره ، آدم بی بندوبار به کار
می رود .
لت کردن ، فعل گذرا به معنای زدن بالگد ، سیلی و چوب و دیگر .
لت خوردن فعل نا گذر یا لازمی آن است.
لت ، در سده های پیشین به معنای پاره بکار می رفته است که اکنون واژه لته ، پاره بی از جامه ، از آن
در زبان دری مانده است . لت به معنای پاره پاره در شعر شاعران سده چهارم هجری یافته می
شود ، چنان که رودکی گفته است :
جغد که با بازو کلنگان پرد
بشکندش پروبال و گردد لت لت
در یکی از کهنترین شعرهای دری که محمد پسر وصیف سیستانی در ستایش یعقوب لیث صفاری (نیمه
دوم سده سوم هجری) سروده است ، کارواژه (فعل) لت خوردن به کار رفته است .
به تمام آمد ز نبیل ولتی خورد به لنگ
لتره شد لشکر ز نبیل و هبا گشت کنام

لت در این بیت زخم و ضربه معنا می دهد .
در زبان دری امروزی لت خوردن ، درست به همان معنی ضربه خوردن و کوبیده شدن و لت کردن ، فعل متعدی یا گذرای آن کاربرد دارد . در زبان نگارش ترکیب لت و کوب را به معنای لت کردن به کار می برند. لت زدن درهم زدن چیزی آبیگین و «لت خور» کسی را می گویند که به هر دلیل و بهانه لت بخورد واژه لت و برگرفته های آن کمابیش از قلم افتاده اند و عامیانه پنداشته می شوند . حیف که زبان نوشتار را از این واژه و برساخته های آن بی بهره سازیم.

کومک و کمک :

این واژه هادر متنهای باستانی و فرهنگها به همین صورتهای آمده اند، اما در زبان دری کومک می گویند، مگر کمک می نویسند. زیرا در لغتنامه ها کمک دیده اند و با دریغ متوجه نشده اند که در همان فرهنگها واژه کومک را هم در کنار کمک آورده اند. نه چنان است که کمک ادبی باشد و کومک گفتاری و به اصطلاح عوامانه . این واژه اصالت ترکی دارد. در فرهنگ عمید واژه کمک همسان با کومک شناخته شده است و در فرهنگ معین مثال کاربرد آن در نثر چنین آورده شده است:

« و هر چند پورتگین می گوید که به کومک سلطان و به خدمت می آید...» پس هر دو واژه به یک معنا در متنهای قدیم به کار رفته اند بنابراین پرهیز از کاربرد کومک در نگارشها دلیلی ندارد و مرجح است چنان که کومک می گوئیم ، کومک بنویسیم و این چنین گامی به سوی نزدیکی زبان گفتار و نوشتار گذاشته خواهیم بود.

درجه سانتی گرید :

درجه سانتی گرید هم مانند سنگ حجرالاسود است که گرید هم درجه معنادارد. و بنابراین چند درجه یا چند سانتی گرید گفته و نوشته شود. ذکر درجه در کنار سانتی گرید زاید است.
قابل گفتن یا گفتنی :

درحالی که واژه های ساده و فصیح گفتنی ، شنفتنی ، ستودنی ، دیدنی ، خواندنی ، خوردنی و مانندهای آنها داریم ، نیازی به ساختن ترکیبهای ناخوش اندام قابل گفتن ، قابل شنفتن ، قابل ستودن ، قابل دیدن ، قابل خواندن و قابل خوردن نمی باشد.

**سروگرباتو کند دعوی نازک بدنی
کشتنی سوختنی باشد وگردن زدنی**

ادامه دارد

داکتر اسدالله « حبیب »

www.said-afghani.org بازگشت به صفحه اصلی